

سلام

مقاله‌ای که پیش رو دارید در واقع بخشی است از یک کتاب بزرگ‌تر که برخی از درون‌مایه‌های شاهنامه را با سه‌گانه‌ی ارباب حلقه‌ها مقایسه می‌کند. نمی‌دانم کی بتوان به قول دوستان این کتاب را «جمع کرد» چون هر چه بیشتر می‌رود بیشتر نکاتی به چشم می‌آید که نگفتن از آن‌ها مایه‌ی دل‌سوزی می‌شود. بنابراین فکر کردم چه بسا اگر بخشی از آن را در اختیار دوستان عزیز آردایی قرار دهم شاید نظرها و انتقادهایشان موجب سرعت کار شود!

ارادتمند،

تضاد

## بخش هفتم- گیاه شفابخش

آتلاس<sup>۱</sup>، نام سینداری گیاهی است شفابخش، که اولین بار در یاران حلقه، صفحه‌ی ۴۰۲ مطرح می‌شود. هنگامی که فرودو، به دست فرماندهی نزگول زخمی شده و آراگورن می‌کوشد تا به کمک گیاه آتلاس پادزهری برای وی فراهم کند. بنابر آنچه آراگورن می‌گوید آتلاس بر بسیاری از دردها دواست ولی دشنه‌ای که فرماندهی نزگول به کار برد نفرین شده است و بعدها متوجه می‌شویم به شکلی ساخته شده بود تا تکه‌ای از آن در زخم بماند و به قول گندالف «...خیلی عمیق نفوذ کرده و آن داخل کار خودش را می‌کرد.» یاران حلقه، صفحه‌ی ۴۴۲

گلورفیندل الف، که از نخست‌زاده‌ها است نیز در مورد دشنه‌ی مرموز فرماندهی دشمن می‌گوید که «چیزهای شومی روی این قبضه نوشته‌اند، هر چند که چشم ما قادر به دیدنش نباشد.» یاران حلقه، صفحه‌ی ۴۲۵. بنابراین قدرت شفابخشی آتلاس بر زخمی از این دست چندان زیاد نیست و نیاز به حکمت و دانش کسی مثل الروند هست که توانایی‌هایش از کثرت، سر به جادو می‌زند. هرچند که الف‌ها، ساحر نیستند و به پندار نگارنده، آنچه الف‌ها دارند در واقع نوعی دانش و فن است تا جادوگری.

به هر تقدیر، وقتی برگ‌های آتلاس را در آب جوش می‌ریزند آن‌ها که صدمه‌ای ندیده‌اند احساس آرامش و اطمینان می‌کنند و برای فردی که آسیب دیده تسکین‌دهنده است. «...فرودو احساس می‌کرد که درد و همچنین سرمای منجمدکننده‌ی پهلویش فروکش کرده است...» یاران حلقه، صفحه‌ی ۴۰۲

آتلاس را به قول آراگورن مردمان غرب<sup>۲</sup> به سرزمین میانه آوردند و در زمان وقوع داستان، فقط نزدیک اماکن باستانی شاهان گذشته، یا اماکنی که آن‌ها اردو می‌زدند رشد می‌کند. جز کسانی چون آراگورن که بیابان را می‌گردند و می‌شناسند مردم دیگر، چندان با آن آشنا نیستند.

از سوی دیگر می‌دانیم که در سنت‌های باستانی، نوشیدن شراب، رمز جوانی و زندگی ابدی است و به نظر الیاده، ریشه‌ی این باور، در صفت درمان‌گری و دورکنندگی مرگ است که برای هوم قائل شده‌اند. دکتر سجاد آیدنلو، در کتاب از اسطوره تا حماسه صفحه‌ی ۱۲۷ از مرحوم استاد پورداوود چنین نقل می‌کند که بنا بر اعتقاد ایشان «هوم‌گساری در ضمن آیین مهر به اروپا رفته و در آن‌جا به می‌خواری تبدیل شده است.»

---

<sup>۱</sup> در زبان والینوری به آن آسه‌آ آرانپون می‌گویند و ظاهراً با واژه‌ی (cedele) در انگلیسی قدیمی که به معنی «نجیب‌زاده» است ارتباط دارد ولی در کتب قدیمی درمان‌گری می‌توان اشاره‌ای مرتبط به (adel-ferding-wyrt) یا (stitchwort) به معنی گیاه مغ‌دانه نیز یافت.

<sup>۲</sup> در کتاب سیلماریلیون، حدیث برن و لوتین، تالکین دو بار از برگ گیاهی سخن می‌راند که زخم‌ها را شفا می‌دهد. یک بار صفحه‌ی ۲۹۱، وقتی که هوآن از جنگل، گیاهی شفابخش برای لوتین می‌آورد تا به کمک آن و با مهارت خویش زخم تیری را که بر سینه‌ی برن نشسته است درمان کند. یک بار دیگر هم در صفحه‌ی ۳۰۰، وقتی یک دست برن قطع شده و به سبب زهر گرگ، در حال مرگ است باز هم «هوآن به نزد دختر آمد، و آن دو به همان‌سان که پیش‌تر زخم تیر کوروفین را شفا داده بودند، به پرستاری از برن مشغول شدند.» به نظر می‌رسد که این گیاه اسرارآمیز همان آتلاس باشد. شاید تالکین در این مورد دچار اشتباه شده و فراموش می‌کند که در ارباب حلقه‌ها به آوردن گیاه توسط نومه‌نور اشاره کرده است. ولی احتمال قوی‌تر این است که گیاه مذکور، تنها در بله‌ریاند رشد می‌کرد و نومه‌نور در دوران دوم، پیش از غرق شدن بله‌ریاند آن را یافته و حفظ کرده باشند.

اما خود این هوم چیست؟

در اوستا، هئومه، یا هوم نام گیاه مقدسی است که از آن شربتی سکرآور می‌گرفتند و به عنوان فدیة به ایزدان عرضه می‌کردند. گویا ساقه‌ای باریک داشته و گل زرد رنگ آن شبیه یاسمن بوده است. ساقه‌های آن برگ نداشت و از مناطق کوهستانی ایران، آن را برای استفاده در هند می‌بردند. شیرهی آن، به رنگ شیر بود. نام آن در کتاب‌های طبی «هوم‌المجوس» ذکر شده و تولید و استفاده از شیرهی آن مراتب خاصی داشت.

مطابق متن اوستا، هوم، ایزد درمان بود و خود را به زرتشت نشان داد. زرتشت از او پرسید: «نخستین کسی که در جهان مراسم هوم به جای آورد کیست؟» و هوم در پاسخ از ویونگهان و آبتین و اترت و پوروشسب اسم می‌برد که در عوض ستایشی که عمل آوردند به هر کدام به ترتیب پسرانی، جمشید و فریدون و اورواخشیشه و گرشاسب و در نهایت زرتشت- اعطا شده است.

از قرار معلوم، افشره‌ی گیاه هوم، خاصیت ایجاد مستی داشت و به همین دلیل زرتشت نوشیدن آن را ممنوع اعلام کرد. ولی سراسر اوستا، از «هئوم»، «سوم» یا «سوما»<sup>۳</sup> سخن رفته و در بُندهش، افشره‌ی آن، از لحاظ خواص، برترین گیاه ذکر شده است. در اوستا، برای هوم، صفت دورنوشه آورده‌اند که به معنی دور دارنده‌ی مرگ است. این ویژگی آن قدر تکرار می‌شود که خواننده را ناخودآگاه به یاد نوش دارو می‌اندازد.

نوش‌دارویی که رستم برای پسر رو به مرگش از کاووس طلبید می‌کند هم واژه‌ی قابل توجهی است.

به گودرز گفت آن زمان پهلوان	کز ایدر برو زود روشن روان
پیامی ز من پیش کاووس بر	بگویش که مارا چه آمد به سر
به دشنه جگرگاه پور دلیر	دریدم که رستم مماناد دیر
گرت هیچ یادست کردار من	یکی رنجه کن دل به تیمار من
ازان نوشدارو که در گنج توست	کجا خستگان را کند تن درست
به نزدیک من با یکی جام می	سزد گر فرستی هم اکنون به پی
مگر کاو ببخت تو بهتر شود	چو من پیش تخت تو کهر شود

«نوش‌دارو» ترکیبی است از دو واژه‌ی «نوش» و «دارو». «نوش» از واژه‌ی اوستایی «انوشه»<sup>۴</sup> و پهلوی «انوشک»<sup>۵</sup> آمده است. هر دو مرجع این واژه خود، واژگان مرکب هستند و از دو قسمت «انا»<sup>۶</sup> (پیشوند نفی در فارسی باستان، در اوستایی و پهلوی) و «اوشه»<sup>۷</sup> به معنی مرگ تشکیل شده‌اند.

<sup>۳</sup> کسانی که دنیای جدید قشنگ نو، نوشته‌ی الدوس هاکلسی (Aldous Huxley) را خوانده‌اند قرصی را به یاد دارند که انسان‌ها برای دور ماندن از احساسات می‌خوردند! افزون بر آن، به مدد داستان اردای ویراف می‌دانیم که هوم خاصیت هوش‌بری نیز داشت.

<sup>۴</sup> anaōšak

<sup>۵</sup> anošak

<sup>۶</sup> ana

لفظ دارو از فارسی میانه‌ی زرتشتی (darug) آمده که به معنی تنه‌ی درخت بوده است. چون درخت و گل و گیاه برای درمان درد به کار می‌رفتند به تدریج مفهوم دارو گسترده‌تر شد و به هر چیزی که خاصیت درمان‌کنندگی داشت دارو گفتند. پس می‌توان گفت که «نوش‌دارو» همان داروی بی‌مرگی است. یعنی همان هوم، همان دارویی است که در اوستا ذکر آن رفته و مرگ را دور می‌کند.

دکتر آیدنلو نیز، هوم را از ریشه‌ی sav به معنی فشردن و له کردن آورده‌اند<sup>۷</sup> که با شیوه‌ی به کار بردن آن نیز هماهنگی دارد. از نظر ایشان، فروهر زرتشت در هوم است. ایشان، هوم را آب زندگانی می‌دانند و در تأیید فرضیه‌ی یکی بودن هوم و نوش‌دارو که در کتاب ایشان به شکل بسیار کامل‌تری توضیح داده شده است ذکر می‌کنند که اترت (سومین کسی که هوم را فشرد) نخستین پزشک بود و همین مطلب پیوند هوم با درمان و پزشکی را نشان می‌دهد.

از این دیگر سو، می‌دانیم که نام دیگر آتلاس، برگ شاهان است. اگرچه یورت، پیرزنی که در شفاخانه‌ها مشغول بود این نام را عجیب می‌داند و می‌گوید که اگر او به جای شاهان بود در باغش گیاهان شاداب‌تری می‌کاشت. با این وجود استاد گیاهان طبی شفاخانه از قول همو شعر زیر را نقل می‌کند:

«هنگامی که نفس سیاه می‌دمد  
و سایه‌ی مرگ فزونی می‌گیرد  
و روشنائی یکسره رخت بر می‌بندد،  
بیا آتلاس آتلاس بیا!  
زندگی برای آنها که جان می‌سپارند

در ید پادشاه است!» بازگشت شاه، صفحات ۲۵۷ و ۲۵۸

این شعر ظاهراً «بی‌مایه که در حافظه‌ی پیرزنان تحریف شده است» نکات برجسته‌ای به دست ما می‌دهد. یکی نقش نوش‌دارو ماندنی است که برای آتلاس تعریف شده و در صفحات بعد می‌بینیم که زندگی در معرض نابودی فارامیر، ائووین، مری با استفاده از آن نجات پیدا می‌کند.

دوم این که نجات زندگی «در ید پادشاه است» چند صفحه پیش‌تر نیز چنین آمده «افسوس از او که بمیرد! ای کاش پادشاهان در گوندور بودند، چنان که گویا روزی روزگاری چنین بوده است! زیرا در امثال و حکم آمده است: دستان پادشاه، دستان شفابخش است. و شاه حقیقی را از آنجا میتوان شناخت.» بازگشت شاه، صفحه‌ی ۲۴۸

البته آتلاس بر خلاف هوم ایرانی، زندگی جاوید به ارمغان نمی‌آورد ولی از آنجا که فردوسی هم تنها به خاصیت درمان‌گری آن اشاره می‌کند نقش این دو دقیقاً با هم مطابقت دارد.

<sup>7</sup> uša

<sup>۸</sup> از اسطوره تا حماسه، صفحه‌ی ۱۲۲

زندگی ابدی، یکی از ویژگی‌های داستانی افسانه است و نه حماسه و شاید چون فردوسی در پی نگارش اثری حماسه بود نقشی که به نوش‌دارو نسبت داد نقش‌رهایی بخشیدن از دردها و جراحات بود نه جاودانگی. می‌دانیم که در ارباب حلقه‌ها هم، حتی انسان‌های خاندان نومه‌نور که عمری طولانی به آن‌ها هبه شده بود باز مرگ را پیش رو داشتند.

تفاوت دیگری نیز در این میان خودنمایی می‌کند. برای استفاده از آتلاس، برگ له شده‌ی آن را در آب جوش می‌ریختند ولی در سنن باستانی ایران، هوم را پس از فشردن با می -در اصل خون گاو قربانی- می‌خوردند. حتی رستم هم، نوش‌دارو را با جام می‌طلب می‌کند ولی این جابجایی در افسانه‌ها کاملاً پذیرفتنی است زیرا با مرور زمان و رشد فرهنگ انسانی، نوشیدن خون، نقش منفی به خود گرفت و جای خود را به می‌خون رنگ سپرد.

پس با توجه به آنچه در رابطه با هوم و شراب و پیشینه‌ی آن گفتیم چندان غیرقابل پذیرش نیست که عطف به نظر مرحوم پورداوود و نیز با توجه به قداستی که نوشیدن شراب در مغرب زمین یافت در نظر تالکین اختلاط آتلاس و می چندان پسندیده جلوه نکند و آب نقش مذکور را بگیرد. و البته بن مایه‌ی آب و چشمه‌ی زندگی‌بخش نیز موضوعی است به کرات در افسانه‌ها تکرار شده.

به هر تقدیر، با ذکر کاربرد آتلاس، یک بار دیگر نقش پزشکی شاه که پنداری مشترک در هر دو داستان حماسی است تکرار می‌شود.